

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه بحث گذشته

فرع دیگری که در ضمن مسئله 44 مطرح شده این است که اگر کسی معتقد باشد به این که در این حجّی که می رود ضرری وجود ندارد و حرجی هم وجود ندارد و به اعتقاد عدم وجود ضرر و عدم الحرج رفت حج انجام داد و بعد معلوم شد که این حج یا ضرری بوده و یا حرجی، حال می خواهیم ببینیم آیا این حجّش صحیح و مجزی از حجة الاسلام است یا خیر؟ عکس این مسئله هم هست به این بیان که، اگر کسی به اعتقاد اینکه ضرر یا حرج وجود دارد حج را ترک کند اما بعداً معلوم می شود که این حج ضرر یا حرج نداشته، آیا در این فرض هم این حج بر او استقرار پیدا می کند یا نه؟ امام خمینی (قده) این دو را در مسئله 44 کنار هم عنوان نفرمودند، ما باید هر دو را بحث کنیم.

فرض اول: اعتقاد به عدم ضرر و عدم حرج در انجام حجّ

فرض اول آن است که شخص معتقد است به اینکه حجّی که انجام می دهد ضرری یا حرجی نیست، ولی پس از انجام حجّ می فهمد که ضرری یا حرجی بوده است. در اینجا مرحوم سید یزدی می فرماید: حال اگر این آدم حج انجام داد ضرر یا حرج با آن مواجه شد «الظاهر کفایت»؛ این از حجة الاسلامش کفایت می کند.

امام خمینی (قده) در این فرض تفصیل داده و ابتدا سه صورت را مطرح کرده و فتوا به عدم کفایت می دهد و در یک صورت می فرماید کفایت می کند.

1. اگر ضرر، ضرر جانی باشد،

2. ضرر مالی باشد به حدی که به حرج نرسد (یعنی در ضرر نفسی مطلقاً می فرماید، اما در ضرر مالی می گویند اگر ضرر مالی به حد حرج باشد)،

3. یا این که بحث ضرر نفسی یا مالی نیست، بلکه خود حج حرجی شد.

ایشان در این سه صورت می فرماید: در کفایت حج اشکال است و بعد می فرماید: «بل عدمها لا یخلو عن وجه»، که فتوا به عدم کفایت می دهند.

4. صورت چهارم، ضرر مالی متوجهش می شود اما به حدّ حرج نمی رسد، این مانعیت از وجوب حج ندارد.^[1]

محل بحث و نزاع در جایی است که ضرر یا حرج در خود حج باشد، اما اگر ضرر و حرج در مقدمات است؛ یعنی در مقدمات دچار ضرر یا حرج می‌شود، اما «فارتفع الضرر و الحرج و صار مستطیعاً فالاقوی کفایت»؛ یعنی اگر جایی که ضرر و حرج در مقدمات حج شد، بعد ضرر مرتفع شد و حال که به میقات آمده الآن هم مستطیع است، در اینجا کفایتش اقوی است و اقوی این است که این حج ولو مقدماتش ضرری و حرجی بوده اما خودش کافی است.

بنابراین محل نزاع جایی است که «اعتقد عدم الضرر فی الحج»، اما حال که حج انجام داد یک ضرری متوجه او شد، ضرر نفسی و جانی، یا در خود حج بعد الاحرام یک ضرر مالی که «بلغ حدّ الحرج»، یا اگر خود حج حرجی شد در این سه صورت نظر مرحوم امام این است که از حجة الاسلام کفایت نمی‌کند، اما مرحوم سید در این مسئله هیچ تفصیلی نداده و مطلقاً می‌فرماید: چنین شخصی که حج را انجام داد و در حج مواجه با ضرر و حرج است، حجّش مجزی از حجة الاسلام است و کسی اینجا بر مرحوم سید حاشیه‌ای ندارد غیر از همین حاشیه‌ای که امام در عروه مرقوم فرمودند که بعد وارد متن وسیله کردند که تحریر الوسیله شده است.

بررسی مسئله طبق مبانی مختلف در باب «لاضرر» و «لاحرج»

در باب «لاضرر» و «لاحرج» دو دیدگاه وجود دارد:

1. مشهور معتقدند که دلیل «لاضرر» و دلیل «لاحرج» از باب رخصت است؛ یعنی این ادله توانایی‌شان این است که فقط الزام را بردارند اما ملاک را نمی‌توانند بردارند و آن محبوبیت به قوت خودش باقی می‌ماند. در نتیجه اگر وضو یا روزه حرجی گرفتی صحیح است؛ زیرا الزامش برداشته شده اما ملاکش باقی است.

2. برخی قائل‌اند به این‌که دلیل «لاضرر» از باب عزیمت است؛ یعنی هم حکم و الزام و هم ملاک کلاً برداشته می‌شود. وقتی می‌گوییم «ما جعل علیکم فی الدین من حرج»؛ یعنی اگر حج حرجی بود، البته این توضیح روشن است که حج خودش یک مقدار حرج دارد (مثل این‌که انسان لباس‌هایش را در بیاورد، فقط دو تا حوله دور خودش ببیچاند، بخواهد مقدار زیادی عرفات و مشعر و منا برود اینها حرج دارد)، این حرجی که اینجا می‌گویند یعنی حرجی زائد بر حج متعارف خودش، عزیمتی‌ها می‌گویند این وجوب با همه خصوصیاتش تماماً برداشته می‌شود، نه الزامی داریم و نه ملاکی داریم، همه اینها برداشته می‌شود. اگر همه اینها برداشته می‌شود اینجا وجهی و راهی برای اجزاء وجود ندارد.

این مطلب مبنای فتوای سید یزدی(قده) است؛ زیرا او هم در باب «لاحرج» رخصتی است و اگر قائل شدیم به این‌که این عنوان رخصت را دارد حال که حج انجام داده دید و دید که چقدر حرج یا ضرر دارد، حجتش صحیح بوده و مجزی از حجة الاسلام است، اما افرادی که قائل است که اینها عنوان عزیمت را دارد می‌گویند اگر حج حرجی شد چون عزیمت است، هم الزام از بین می‌رود و هم ملاک از بین می‌رود و در اینجا حج مجزی از حجة الاسلام نیست.

بنابراین مبنای این مسئله همین است که بیان شد وگرنه در اینجا روایت خاص و دلیل دیگری نداریم جز این‌که مبنای خودمان را در باب «لاحرج» یا «لاضرر» مشخص کنیم.

دیدگاه محقق خویی(قده)

محقق خویی(قده) می‌فرماید: این‌که بگوییم «لاحرج» فقط الزام را برمی‌دارد اما ملاک باقی است، این حرف فی نفسه باطل است،

این در صورتی است که بگوییم آن حکمی که وجود دارد «مركبٌ من الامرین» است: یکی الزام و دیگری ملاک، در حالی که حکم یک عنوان بسیط دارد و وجوب یک امر بسیطی است؛ یا هست یا نیست. وقتی «لاخرج» وجوب را برمی‌دارد، وجوب «امرٌ بسیطٌ غیر مرکبٌ» گویا هیچی وجود ندارد، نه این‌که بگوییم الزامش را برمی‌دارد و ملاکش باقی می‌ماند.

ایشان در ادامه به بیان توضیحی در این‌باره پرداخته که به نظر من نیازی به بیان این مطلب نبود. ایشان می‌گویند: «بین الوجوب والاستحباب» تغایر وجود ندارد، وجوب و مستحب دو سنخ نیستند بلکه یک چیز است، اگر امر شارع همراه با آن ترخیص از ترک نبود، عقل انتزاع وجوب می‌کند همان مبنایی که مرحوم نائینی در وجوب دارد که وجوب را ما از مدلول لفظی صیغه امر نمی‌فهمیم، بلکه عقل می‌گوید: اگر مولا امری کرد و ترخیص در ترک نداد من وجوب را اینجا انتزاع می‌کنم، اگر مولا امری کرد و ترخیص در ترک داد من استحباب را انتزاع می‌کنم.

لذا ایشان می‌فرماید: وجوب و استحباب دو ماهیت و دو سنخ نیست که مثلاً بگوییم «لاخرج» یک سنخش را می‌برد و یک سنخ باقی می‌ماند، بلکه یک چیز است. اگر «لاخرج» آن را از بین برد و گویا هیچ امری نداریم، نه اینکه بگوییم فقط الزام از بین می‌رود اما ملاک باقی می‌ماند، حکم مرکب از الزام و ملاک نیست، یک امر اعتباری بسیط است و با «لاخرج» این اعتبار از بین می‌رود، اعتبار که از بین رفت لالزام و لاملاک، هیچ کدام نیست.^[2]

در اصول قدیم در تعریف وجوب می‌گفتند: «الاذن فی الفعل مع المنع من الترك»؛ اصلاً مرکب معنا می‌کردند، بعد می‌گفتند اگر منع من التركش از بین رفت و اذن در فعلش باقی می‌ماند، اما در اصول جدید که حق هم همین است این احکام امور اعتباریه بسیطه هستند و «لاخرج» اگر آمد همه را از بین برد نه الزامی وجود دارد و نه ملاکی وجود دارد. مرحوم خوئی می‌فرماید: این حرف غلط است که بگوییم «لاخرج» الزام را برمی‌دارد اما ملاک باقی است، این در صورتی است که حکم مرکب باشد من الامرین و بگوییم «لاخرج» یک جزءش را از بین می‌برد، در حالی که حکم یک امر بسیط است و مرکب نیست. وقتی «لاخرج» آمد همه‌اش را از بین می‌برد.

ارزیابی دیدگاه محقق خویی(قده)

محقق خویی(قده) در اینجا با مرحوم سید موافق در اجزاء است. به ایشان می‌گوییم شما اینجا از چه راهی وارد می‌شوید؟ می‌فرمایند می‌گوییم چون «لاضرر» و «لاخرج» دو قاعده امتنانی است، امتنان اقتضا می‌کند که اگر بخواهیم بگوییم این شخصی که به حج رفته و این همه زحمت کشیده و متحمل حرج هم شده، حالا بگوییم این حجش باطل است؟! این با امتنان سازگاری ندارد و چون با امتنان سازگاری ندارد، پس اینجا قاعده «لاضرر» و «لاخرج» جریان پیدا نمی‌کند؛ زیرا قاعده «لاضرر» یا «لاخرج» در جایی جریان پیدا می‌کند که با امتنان سازگاری داشته باشد و در ما نحن فیه که با امتنان سازگاری ندارد اصلاً جریان پیدا نمی‌کند.

وقتی جریان هم پیدا نکرد ما هستیم و ادله وجوب حج مانند «لله علی الناس حج البيت»، الآن این شخص هم امتثال کرده، استطاعت هم داشته؛ یعنی در آنجایی که رفتن به حج حرجی است و او هم می‌داند که حرجی است، اینجا مانع از استطاعتش می‌شود، اینجا جاری می‌شود آنجا موافق با امتنان است؛ چون اگر حج مستلزم حرج باشد واجب نیست و در آنجا قاعده «لاخرج» جریان دارد؛ زیرا با امتنان سازگاری دارد و الآن شارع امتنان کرده و می‌گوید لازم نیست شما حج بروید، اما اینکه الآن رفته و انجام داده و تمام شده و بعد از عمل اگر بخواهد «لاخرج» جریان پیدا کند با امتنان سازگاری ندارد، پس جریان ندارد و وقتی جریان نداشت ما هستیم و ادله‌ی اولیه، این مستطیع بوده و حجش را انجام داده، پس باید حکم به اجزاء کنیم.^[3]

مرحوم والد ما در تفصیل الشریعه سه اشکال بر مرحوم خوئی دارد:

اشکال اول: ایشان می‌فرماید: بین دو مطلب قابل جمع نیست که شما جمع کردید، اگر شما امتنانی هستید باید بگویید «لا حرج» فقط الزام را برمی‌دارد اما ملاک را بر نمی‌دارد و ملاک باقی است، اما شما از یک طرف آن را انکار می‌کنید و از طرف دیگر امتنانی هستید؛ زیرا در بحث «لا حرج» کسانی که قائل به نظریه مشهورند و می‌گویند الزام برداشته می‌شود و ملاک باقی است، یکی از ادله‌شان امتنان است، می‌گویند چون «لا حرج» امتنانی است پس آن را قائلیم، ایشان می‌فرماید: اگر امتنانی هستید باید بگویید الزام برداشته می‌شود اما ملاک باقی است.^[4]

پاسخ: به نظر ما این اشکال بر محقق خوئی (قده) وارد نیست، ایشان می‌گوید امتنانی است، اما در مقام این است که بگوییم اینجا جریان پیدا نمی‌کند؛ یعنی در یک مواردی امتنانی اقتضای جریان دارد و در یک مواردی امتنان اقتضای عدم جریان دارد. این فرمایش والد ما آنجایی که امتنان اقتضای جریان دارد و جاری می‌شود، آن وقت باید بگوییم لازمه‌اش این است که بگوییم فقط الزام را برمی‌دارد و ملاک باقی است؛ چون این با امتنان سازگاری دارد، اما در جایی که امتنان اقتضای عدم جریان را دارد (که مرحوم خوئی می‌خواهند بگویند در ما نحن فیه کسی که حج انجام داده بعد معلوم شده که حرجی است امتنان اقتضای عدم جریان را دارد) دیگر تنافی و تهافتی وجود ندارد.

به بیان دیگر؛ این اشکال در جایی است که «لا حرج» جاری بشود، اگر ایشان در ما نحن فیه می‌گفت جاری بشود و بعد آن را انکار کند اشکال وارد بود، ولی ایشان می‌گوید «لا حرج» جریان ندارد؛ یعنی امتنان اقتضا دارد که این جریان نداشته باشد. الآن در خود کتاب مستند مرحوم خوئی هم ترخیص را تصریح کرده که مشهور قائل به ترخیص‌اند، منتهی یک اشکالی که وجود دارد این است که اصلاً قدما بحثی از قاعده «لا حرج» نکردند مگر بگوییم از فروع استفاده می‌شود؛ چون قاعده «لا حرج» مدت‌ها در میان قدما به عنوان قاعده مطرح نبوده، بلکه در فروع مختلفی به آن تمسک می‌کردند و بعداً به عنوان یک قاعده مطرح شد.

اشکال دوم: اشکال دوم مرحوم والد آن است که می‌فرماید: «إن البطلان لا يكون مفاد القاعدة بنحو المطابقة حتى ينافي الامتنان»؛ اگر بطلان مدلول مطابقی بشود آن وقت این با امتنان سازگاری ندارد، در حالی که مفاد قاعده «عدم جعل حکم لزومی علی الناس»؛ خداوند حکم لزومی را برداشته، «و هو بنفسه امر امتنانی لا تردید فیه و اما کون لازمه بناءً علی المبني الثاني هو البطلان فلا ينافي دلالة القاعدة عليه بوجه». خلاصه اشکال ایشان این است که اگر قاعده «لا حرج» بالمطابقة می‌خواست بگوید «هذا الحج باطل»، می‌گفتیم این با امتنان سازگاری ندارد؛ زیرا به دلالت مطابقی می‌گوید: حکم لزومی از جایی که حرج است برداشته شد و عدم جعل حکم لزومی است، اما اگر عدم جعل حکم لزومی با بطلان ملازم بشود، قاعده دلالت بر این مطلب ندارد.

بنابراین مرحوم والد ما در اشکال دوم خود می‌فرماید: محقق خوئی (قده) می‌گوید فرقی نمی‌کند اگر قاعده «لا حرج» به دلالت مطابقی یا التزامی با امتنان سازگاری ندارد، مرحوم خوئی می‌فرماید: نباید ما از قاعده «لا حرج» نتیجه‌ای بگیریم که با امتنان سازگاری نداشته باشد، حال اگر بطلان را نتیجه گرفتیم ولو به دلالت التزامی باز هم باید بگوییم قاعده «لا حرج» اینجا جریان پیدا نمی‌کند.^[5]

اشکال سوم: اشکال سوم ایشان آن است که می‌فرماید: شما با امتنان صحت را درست کرده و می‌گویید: امتنان به این معناست که این صحیح باشد، اما بحث ما در صحت نیست بلکه بحث ما در اجزاء است. ممکن است شما یک حجتی را انجام بدهید صحیح هم باشد ولی مجزی از حجة الاسلام نیست، مثل آن کسی که مستطیع نیست می‌رود یک حجتی انجام می‌دهد می‌گوییم این حج صحیح است ولی این مجزی از حجة الاسلام نیست. مرحوم والد ما می‌فرماید: جناب آقای خوئی اینجا شما می‌گویید «الامتنان يقتضي الصحة»، ما نیز می‌گوییم «هذا الحج صحيح» اما چه ارتباطی با اجزاء دارد؟! اجزاء را برای ما اثبات کنید.^[6]

پاسخ: بـه نظر ما این اشکال نیز بر محقق خوبی (قده) وارد نیست؛ زیرا مرحوم خوئی می‌فرماید ما می‌گوییم امتنان اقتضا دارد عدم جریان قاعده را، این قاعده جاری نیست؛ یعنی اینجایی که یک شخصی این همه زحمت کشیده و خرج کرده، حالا حرجی هم بوده بالاخره حجتش را انجام داده، امتنان می‌گوید این «لا حرج» اینجا جریان ندارد و وقتی «لا حرج» جریان نداشت اجزاء را با چه چیزی درست می‌کنیم؟ با ادله اولیه.

بله، اگر مرحوم خوئی می‌خواست با امتنان اجزاء را اثبات کنند، این اشکال مرحوم والد ما وارد است، ولی ایشان با امتنان اجزاء را نمی‌خواهد درست کند، بلکه می‌گوید با امتنان این «لا حرج» جریان پیدا نمی‌کند. حال که جریان پیدا نکرد این شخص «لله على الناس حج البيت من استطاع» را امتثال کرده و هیچ مانعی هم از اجزاء وجود ندارد، تنها مانع احتمال جریان «لا حرج» است و «لا حرج» هم به خاطر امتنان جریان پیدا نمی‌کند. پس اشکال سوم نیز وارد نیست.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1]. «و لو اعتقد عدم الضرر أو الحرج فبان الخلاف فان كان الضرر نفسياً أو مالياً بلغ حد الحرج أو كان الحرج حرجياً ففي كفايته إشكال، بل عدمها لا يخلو من وجه، و أما الضرر المالي غير البالغ حد الحرج فغير مانع عن وجوب الحج، نعم لو تحمل الضرر و الحرج حتى بلغ الميقات فارتفع الضرر و الحرج و صار مستطيعاً فالأقوى كفايته.» تحرير الوسيلة، ج 1، ص: 381، مسئله 44.

[2]. «و أمّا إذا اعتقد عدم الضرر أو عدم الحرج فحج فبان الخلاف، ذكر في المتن أن الظاهر كفايته و إجزاؤه عن حج الإسلام، و لا يقاس المقام باعتقاد الاستطاعة و انكشاف الخلاف، و الظاهر أنه (قدس سره) يعتمد في ذلك على ما اشتهر بينهم من أن دليل نفي الضرر ينفي الوجوب و الإلزام و أما أصل المحبوبة فغير منفي و بذلك يصح الحجّ. و فيه: ما ذكرناه في الأصول بما لا مزيد عليه من أن الوجوب و الاستحباب ليسا بسنخين من الحكم و ليسا مجعولين مستقلين و إنما المجعول أمر واحد، غاية الأمر أنه إن لم يقترن بالترخيص خارجاً ينتزع منه الوجوب و يحكم العقل بتفريغ الذمة منه، و إن اقترن بالترخيص ينتزع منه الاستحباب، فالحكم المجعول شيء واحد و ليس في البين أمران حتى يقال بأن أحدهما يرتفع و الآخر يبقى، بل إذا ارتفع ترتفع المحبوبة برأسها، فإذا ارتفع المجعول برأسه فلا مجال لبقاء المحبوبة. و بعبارة أوضح: دليل نفي الضرر يرفع المجعول الشرعي الذي هو بسيط غير مركب فلا مجال لدعوى أن المحبوبة باقية و غير مرتفعة.» موسوعة الإمام الخوئي؛ ج 26، ص: 177.

[3]. «و لكن الأمر كما ذكر من الإجزاء و الكفاية، و ذلك لعدم شمول دليل نفي الضرر للمقام لأنه امتناني و لا امتنان في الحكم بالبطلان بعد العمل. و بالجملة: لا مانع من الحكم بصحة الحجّ و إجزائه إلّا من جهة تحمل الضرر الواقعي، فإذا فرضنا عدم شمول دليل نفي الضرر للمقام فلا مانع أصلاً من الحكم بالصحة و الإجزاء. نعم، إذا كان الضرر من الضرر المحرم كالهلاك و نحوه، فلا نلتزم بالصحة، لا لدليل نفي الضرر، بل لأنّ تحمّل الضرر مبغوض واقعاً و لا يمكن التقرب به، و لكن هذا لا يتصور في الحجّ لعدم الضرر في نفس أعمال الحجّ و أفعاله، فما ذكره (قدس سره) من الإجزاء صحيح، لا لأجل أن دليل نفي الضرر لا ينفي المحبوبة، بل لأجل عدم جریان دليل نفي الضرر لكونه امتنانياً لا يشمل مثل الحكم بالبطلان و لا يعم ما إذا انكشف الخلاف بعد العمل.» موسوعة الإمام الخوئي؛ ج 26، ص: 177-178.

[4]. «ثم ان بعض الاعلام بعد ان استشكل على العروة بناء على المبنى الثاني اختار الاجزاء و الكفاية نظرا الى عدم شمول مثل دليل نفي الضرر للمقام لانه امتناني و لا امتنان في الحكم بالبطلان بعد العمل قال: فما ذكره- قده- من الاجزاء صحيح لا لأجل ان دليل نفي الضرر لا ينفي المحبوبة بل لأجل عدم جریان دليل نفي الضرر لكونه امتنانياً لا يشمل مثل الحكم بالبطلان و لا يعم ما إذا انكشف الخلاف بعد العمل و يرد عليه- مضافا الى ان الجمع بين كون دليل نفي الحرج و كذا دليل نفي الضرر رافعا لأصل المحبوبة و كون النفي فيهما بنحو العزيمة لا الرخصة و بين كونهما في مقام الامتنان مما لا يتم فان الامتنان انما يناسب رفع الإلزام و الوجوب و لا يلائم رفع المحبوبة من رأس.» تفصيل الشريعة في شرح تحرير الوسيلة - الحج؛ ج 1، ص: 259.

[5]. «أولاً ان البطلان لا يكون مفاد القاعدة بنحو لمطابقة حتى ينافي الامتنان بل مفاده عدم جعل الحكم اللزومي على الناس و هو بنفسه أمر امتناني لا ترديد فيه و اما كون لازمة بناء على المبنى الثاني هو البطلان فلا ينافي دلالة القاعدة عليه بوجه كما لا يخفى.»

همان، ص 260-261.

[6]. «و ثانيا و هو المهم ان غاية الأمر عدم دلالة القاعدة على البطلان و كون لازم الامتنان هي الصحة المناسبة معه لكن الكلام في المقام في الأمر الزائد على الصحة و هو الاجزاء فمجرد عدم دلالتها على البطلان بل اقتضاؤها الصحة لا يستلزم الاجزاء لعدم الملازمة بينهما فان الحج الندبي يكون صحيحا و لا يكون مجزيا عن حجة الإسلام و هذا بخلاف الوضوء الضروري و الحرجي فإن صحته تستلزم جواز الاكتفاء به في الصلاة و مثلها.» تفصيل الشريعة في شرح تحرير الوسيلة - الحج؛ ج1، ص: 260.